

جنبه های داستانی



رساله^۵ «عقل سرخ»

● سعید شاپوری

لازم است دو تفاهم را با آن به دست آورد که اولاً ما را از واقعیتها و داده‌ها به گستره قلمرو همگانی برساند و ثانیاً ما را از دنیای واقعیتها به پیش‌نهادهای آغازین واقعیتها رهنمون شود^(۱). زیرا حیطه ما، قلمرو علوم تجربی نیست که هر پدیده‌ای را به شکلی تجربیدی و جداگانه بررسی کنیم. باید به جهان برگشت و با دیدی «نیت‌گون» آن را بررسی کرد، زیرا «هرگونه آگاهی، نیتی است به سوی چیزی»^(۲) و نیت مندی عمل اصلی آگاهی است.

وقتی گوهر آگاهی ما معنای هر چیزی را می‌سازد، یعنی نخست به واقعیت بیرونی معنا می‌دهد و سپس به تطبیق ابژه و معنا می‌پردازد آیا نمی‌توان گفت که نکته اساسی وجود جهان نیست، بلکه شکل و شیوه‌ای است که دانش از جهان را ممکن می‌سازد؟ هر چیزی برای هر کس معنی و اعتبار خاصی دارد؛ اگر با پیش فرض زدایی به سوی چیزی برود.

در اینجا دو وجه پیش‌روی ماست: نخست، متون اسطوره‌ای که وجه وجودی است و دوم، متن رساله «عقل سرخ» که وجه ماهیتی خلق اثری داستانی را شکل داده است. می‌خواستیم به گوهر نخستین هر رمزی دست یابیم و آگاهی مان از آن را با معنایی که شیخ اشراق افاده کرده است درهم آمیزیم، اما این هنوز آغاز کار و شنیدن یک جانبه از سوی ما از گفته گذشته بود. برای برگزاری گفت و گو میان حال و گذشته باید کوشید اندیشه‌های مطرح در اثر را با افق دید روزگار نو و به شکلی خاص تر، با زاویه‌ای دراماتیک و داستانی تر بازگویی کرد.

لازمه دست زدن به چنین عملی شناخت جنبه‌های داستانی رساله «عقل سرخ» است. منظور از این کار، شناخت معنا و رمز عناصر نیست، بلکه ارائه معنایی از آگاهی مان درباره رموز آمده در آن رساله است. پس بعد از این هدف تفسیر نیست،

شیخ شهاب‌الدین سهروردی هر آنچه از آرا و نظرات فلسفی - عرفانی اندیشمندان گذشته را که می‌توانست یاری اش رساند، جمع کرده، با دید اشراقی درهم آمیخته است و بر اساس مشابهت میان عناصر جهان و تفسیر اسطوره‌ای - دینی عالم با رموز بیان آن اندیشه‌ها، حکمتی پرورده به نام «اشراق»، و رساله‌ای نوشته به نام «عقل سرخ».

«عقل سرخ» رساله‌ای است فلسفی و به رمز؛ تفسیر جهان است با نگاهی به گذشته، از دریچه ذهن نویسنده؛ پس گفت و گویی میان حال و گذشته است، زیرا تفسیری از آثار دینی - فلسفی پیشین است.

اساطیر اوستایی و «شاهنامه» فردوسی جزو گذشته سهروردی بود و او برای معنایی نهفته در هریک از رمزها و قصه‌ها، با توجه به دید فلسفی خود تعابیر جدیدی خلق کرده است و معنی دیگری از اسطوره‌ها به دست می‌دهد.

اکنون سهروردی در شمار بزرگان گذشته و پیشین فرهنگ ماست و آثارش در کنجی از فرهنگ غنی ما جای دارد. ما پس از هشت قرن برای خلق اثری از دل آثار او به نوشته‌هایش توجه می‌کنیم، زیرا ما بر افقی ایستاده‌ایم که منظرش چشم‌اندازی از اساطیر باستان اوستایی، حماسه‌های «شاهنامه» و تعابیر جدیدی از آنهاست که به دست سهروردی رقم خورده است.

برای بیان اساطیر باید از دریچه چشم سهروردی گذشت و پیش از آن باید به یاد داشت که شیخ اشراق، خود باغی است که دروازه‌ای بسته دارد و برای گشودن آن باید طلبم شکست قفلش را دانست!

این طلسم، گفت و گو میان ما و سهروردی است. باید از او بشنویم و باید به او بگویم، زیرا هر عصری ویژگیهای اندیشه‌ای خود را دارد که در صورت تمایل به امتزاج با اندیشه‌های گذشته

تأویل است؛ تأویلی نه بر اساس بحث و استدلال، بلکه ناشی از ارزیابی هنری رساله گفته شده و استفاده از عناصر آن برای زاده شدن اثری جدید از دل اثری از گذشته.

هدف از رمز جویبها، ریشه بایبها و شرحی که گذشت، زمینه سازی کاری عملی است تا با گزین کردن جنبه هایی خاص و پروارندن آنها، داستانی تحت تأثیر «عقل سرخ» ارائه داد، اما ذکر این نکته ضروری است که «عقل سرخ» رساله ای است فلسفی، با طرح و عناصر داستانی ای چند برای بیان آن فلسفه و دیدگاه؛ کار ما، نوشتن متنی داستانی است که باید فی نفسه مستقل و دارای عناصر داستانی خاصی باشد، که در بطن خود تکیه بر حکمت اشراق و رساله «عقل سرخ» داشته باشد.

با جست و جو در رساله «عقل سرخ»، بسیاری از عناصر آن را می توان انتخاب کرد و به عنوان جنبه های داستانی آن معرفی نمود، اما چون اغلب به رمز هستند و پشتوانه ای تاریخی، فرهنگی و فلسفی در آن سوی واژه هاست، گذراندن آن همه پشتوانه از صافی ظاهر کلماتی که به چندین واژه محدود شده اند، عملی است و بسط دادن دوباره آن واژه ها به شکلی داستانی، عملی دیگر. گویا دو مخروط را از رأس به یکدیگر وصل کرده، ماده ای را از قاعده مخروطی می ریزند تا بعد از گذشتن از رؤوس مخروطها، از قاعده مخروط دیگر بیرون بریزد.

در پی، جنبه های داستانی رساله «عقل سرخ» آورده می شود با این توضیح که معنای هر رمز نیازمند شناخت پشتوانه هاست و میزان دانش ما، دوری یا نزدیکی از رساله را معین می کند.

تم و موضوع در رساله «عقل سرخ»

همچنان که از لحاظ سبک نگارش یکپارچگی واحدی میان رساله های فارسی شیخ اشراق دیده می شود، میان رساله های او، و حتی رساله های فلسفی - عرفانی حکیمانی چون ابن سینا و غزالی، وحدتی موضوعی وجود دارد که درباره امکان پیوستن نفس به جهان علوی سخن می گوید.

در رساله «عقل سرخ»، تم (زمینه فراگیر) می تواند «غربت»

باشد، که طی رساله به صراحت یا به رمز درباره این دورافتادگی از اصل سخن گفته می شود و تمام اشارات به جهان هستی و بازشناساندن آنها، برای بیان مراتب دورافتادگی یا موانع رسیدن به موطن اصلی خویش است.

سالک برای رسیدن به وطن مألوف باید با تزکیه نفس و شناخت موانع عوالم صغیر و کبیر، در جهت رسیدن به جایگاه نخستین خویش گام بردارد. ثابت کردن اینکه «با جهاد نفس می توان از غربت تن رهایی یافت»، موضوع (بن اندیشه) رساله «عقل سرخ» است.

طرح داستانی رساله «عقل سرخ»

داستان رساله با سؤال یکی از دوستان راوی درباره اینکه آیا «مرغان زبان یکدیگر دانند» آغاز می شود و راوی به دنبال جواب مثبتی که به سؤال می دهد نقل می کند که خود قبلاً به صورت بازی آفریده شده بود و با دیگر بازان سخن می گفت، اما روزی اسیر دام صیادان می گردد و به ولایت دیگری برده می شود.

در آن ولایت چشمش را آرام آرام باز می کنند و او جهان را آن گونه که هست می بیند. وی روزی از غفلت نگهبانان خود استفاده می کند، به صحرا می گریزد و آنجا شخصی را می بیند که چهره و محاسنی سرخ دارد. گمان می کند که آن شخص جوان است اما او خود را اولین زاده آفرینش (عقل) که در قعر چاه سیاهی زندانی شده است، معرفی می کند و علت سرخ رویی اش را تابش نور بر خود، در قعر چاه بیان می دارد.

«عقل سرخ» از پس کوه قاف آمده است و در جواب پرسشهای راوی، با وی درباره کوه قاف، گوهر شب افروز، درخت طوبی، دوازده کارگاه، زره داوودی، تیغ بلارک و چشمه زندگانی سخن می گوید، و به رمز، چگونگی باز رسیدن راوی را به موطن اصلی خود با وی در میان می گذارد. او در میانه، از داستان فرعی «زال و سیمرغ»، و «زال و رستم اسفندیار» نیز با راوی داستان اصلی سخن می گوید.

روایت به پایان می رسد و راوی چون مرشد و پیری در چشم دوست پرشگر می نماید. پس دوست عزیز اول رساله، تبدیل



به مریدی می شود که دست بر فترک راوی می اندازد تا به راهنمایی او به سیر و سلوک عارفانه بپردازد.

شخصیت پردازی در رساله 'عقل سرخ'

در تعریف تمثیل و رمز گفته اند:

«تمثیل یک نوع تصویرنگاری است که در آن مفاهیم و اندیشه های اخلاقی از قبل دانسته شده، به طور عمد تبدیل به اشخاص، اشیا و حوادث شده است، در حالی که سمبولیسم (نمادگرایی) شناخت موجودات و اشیا به فرم احساسی است، به نحوی که امور مذکور ادراک نشده باشد و قابل درک هم نباشد.»^{۳۱}

با شرحی که از رساله 'عقل سرخ' دادیم و شناختی که از هر یک از شخصیتها به دست آمد، می توان آنها را شخصیتهای رمزی و به تعبیری نمادین به شمار آورد. این شخصیتها نویسنده را قادر می کند مفاهیم اخلاقی یا کیفیتهای روحی و روشنفکرانه را به قالب عمل درآورد.»^{۳۲}

در رساله 'عقل سرخ' نیز مفاهیم حکمت اشراق با تکیه بر شخصیتها و حوادث شناسانده می شوند و چون ریشه ها و معانی این اشخاص و حوادث در شرح رساله بیان گردید، از تکرار آنها خودداری کرده، فقط به ذکر نام ایشان اکتفا می شود (برای یافتن معانی آنها، در صورت لزوم، می توان به صفحات قبل مراجعه کرد). اسامی اشخاص رساله عبارت است از:

راوی داستان عقل سرخ - دوستی از دوستان عزیز - پرنندگان (بازها) - ده موکل راوی داستان - عقل سرخ - سیمرخ - زال - رستم - اسفندیار - مادر زال - پدر زال - آهو - شاگردان دوازده کارگاه - استادان هفت کارگاه - داوود - جلا - خضر.

شخصیت پردازی این اشخاص، غیرواقعی و کاملاً دور از طبیعت آدمهاست و فقط به بُعدی از شخصیت آنها که مبین رمز و مفهوم ماورای خود باشد اشاره می شود. مثلاً تا آخر رساله از ظاهر راوی داستان که به نوعی شخصیت اصلی رساله نیز هست چیزی نمی دانیم و برعکس در شخصیت پردازی عقل سرخ و زال، از همان ابتدا ظاهر آنها معرفی می شود زیرا اساس خلق آنها وضع ظاهری شان می باشد که در جهت موضوع کلی رساله است.

از میان همه اشخاص، پدر و مادر زال شخصیتهایی ناهمگون با دیگران می نمایند، زیرا رساله نیز در یافتن مفهومی برای چنین کسانی، نشانه ای ارائه نمی دهد و آنها با توجه به اعمال خود تا اندازه ای رنگ شخصیتی واقعی به خود می گیرند. فرزندی به دنیا می آورند، به سبب کراهت چهره فرزند او را به صحرا می گذرانند و سپس به دلیل مهر مادری او را دوباره به نزد خود بازمی گردانند.

ماجرای تولد زال، به صحرا افکندن و بازگرداندنش، شاید به گونه ای بازگویی دیگری از آمدن انسان به جهان و بازگشتش به عالم حلوی باشد؛ اما در پدر و مادر زال نمی توان جای پای از تمثیل یا رمز خالق یکتا بازیافت، و البته سهروردی نیز ساحت

پاك نورالانوار را با تمثیل کردنش به کس دیگر آلوده نمی سازد.

زمان در رساله 'عقل سرخ'

زمان وقوع داستان رساله 'عقل سرخ'، گذشته است. همه چیز اتفاق افتاده و نویسنده به عنوان راوی دانای کل داستان بعد از وقوع، وقایع رساله را در زمانی نوشته است، که از این زمان تحریر می توان به عنوان 'زمان اول' یاد کرد.

نزدیکترین زمان به زمان تحریر رساله 'زمان اول' زمانی است که دوستی از دوستان عزیز راوی داستان از او می پرسد که آیا مرغان زبان یکدیگر می دانند؟ از این لحظه تا لحظه ای که در پایان رساله، همین پرسنده از راوی داستان می خواهد که او را بر فترک خویش ببندد در شمار زمانی است که می توان از آن به نام 'زمان دوم' یاد کرد. میان آغاز و پایان این زمان است که بیشترین رویدادها صورت می گیرد.

راوی داستان در پاسخ به پرسش دیگر آن 'دوستی از دوستان عزیز' از اسیر شدن خویش به واسطه دانه ارادت در دام صیادان قضا و قدر سخن می گوید و از این لحظه، زمان دیگری که می توان آن را 'زمان سوم' نامید آغاز می شود. در این بخش راوی داستان از بنده ده موکل خویش می گریزد و در صحرا عقل سرخ را ملاقات می کند و روایت همین عقل سرخ بیشترین حجم رساله را به خود اختصاص می دهد.

زمان دیگری با سخنان عقل سرخ آغاز می شود که هر چند ادامه 'زمان سوم' است و روایت عقل سرخ از رمزهای جهان را شامل می شود، اما اشاره به ازلیت نورالانوار و سپس حدوث عالم و روح آدم دارد. این قسمت که نام 'زمان چهارم' بر آن گذاشته می شود و با فعلهای 'گفتم' و 'گفت' گاهگاهی بازگشتی دوباره به 'زمان سوم' دارد، زمانی نامشخص است و تنها روابط علت و معلولی ترتیب وقایعی را که روی می دهند، مشخص می سازند.

با پایان روایت عقل سرخ از شکل گیری و چگونگی اداره جهان - که اغلب چون داستان زال و سیمرخ و رستم و اسفندیار پرداخت شده است - نمایشی نیز می گردند و زمانی از زمانهای وقوع داستان را نیز شامل می شوند، بازگشتی دوباره به 'زمان سوم' صورت می گیرد. عقل سرخ به راوی می گوید در ظلمات است، پس به او چگونگی رهایی از ظلمات را نشان می دهد.

'زمان سوم' با آغاز گفت و گوی کوتاه راوی و 'دوستی از دوستان عزیز' پایان می یابد و 'زمان دوم' شروع می شود. 'زمان دوم' با گفت و گوی آن دو درباره دام و صید و فترک آغازی مجدد می یابد و با سه بیت شعر پایان می گیرد. واپسین کلمات رساله که به زبان عربی است چون آغاز رساله، حمد خداوند از زبان نویسنده دانای کل است که در 'زمان اول' در حال تحریر رساله است.

این در هم آمیختگی زمان که از 'زمان اول' تا 'چهارم' رفت و سپس برگشت دارد، می تواند در استفاده و چگونگی استفاده از عنصر زمان برای نوشتن متنی بر اساس رساله 'عقل سرخ'

در نظر گرفته شود، که در این میان، به ویژه زمان ازلی و ابدی مطرح شده در «زمان چهارم» داستانی تر و زیباتر می نماید.

مکان در رساله 'عقل سرخ'

مطابق زمان رساله، می توان تنوع مکانی وقوع وقایع را نیز دریافت. این مکانها می تواند شامل محل نوشتن رساله از سوی نویسنده تا تمام جهان هستی را دربرگیرد: از عرش تا فرش. همچون زمان رساله که از ابتدای خلقت عقل اول تا زمان نوشتن رساله را در بر می گیرد، هر جا که زیر اشراق نور الانوار قرار دارد مکان وقوع حوادث رساله است. در رساله به طور مشخص می توان به تعدادی از این اماکن که اغلب به طور رمزی و برای بیان مفهومی بیان شده اند، اشاره کرد.

«ولایت بازان - ولایتی که بعد از اسیر کردن راوی او را به آنجا بردند - صحرا - چاه سیاه - کوه قاف - میدان جنگ رستم و اسفندیار - دوازده کارگاه - هفت کارگاه - مزرعه اساس - عمان - چشمه زندگانی و ظلمات از جمله مکانهای وقایع رساله 'عقل سرخ' هستند.

نور و رنگ شناسی در رساله 'عقل سرخ'

از آنجا که نور مبدأ هستی در اشراق شناخته می شود، بنابراین نور و طیف رنگی ای که از تابش آن به وجود می آید در بازگویی نمادها و رمزهای رساله بسیار مهم جلوه می کند. مکانها، شخصیتها و آرایه های رنگی ای که به آنها نسبت داده می شود از جمله عناصر بصری ای هستند که می توان به عنوان بخشی از جنبه های داستانی رساله یا سمبولیسم رنگ از آنها یاد کرد. این عناصر که معنا و مفهوم آنها در شرح رساله آورده شده، به طور خلاصه شامل موارد زیر هستند:

رنگ محاسن و چهره عقل سرخ - شفق و فلق خورشید - گوهر شب افروز - درخت طوبی - رنگ موی و روی زال - پرتو سیمرخ و حتی ظلمات که نبود نور است.

اشیا در رساله 'عقل سرخ'

به جز عناصر بصری که از لحاظ نور و رنگ در رساله مورد توجه قرار گرفته اند، بعضی اشیا به لحاظ کاربردشان در جهت القای مفاهیم اشراق آورده شده اند که مثل دیگر جنبه های داستانی این رساله به رمز هستند.

چهار بند مخالف - گوهر شب افروز - درخت طوبی - جوشن آهنی رستم - کلاهخود مصقول رستم - خلعت - زره داوودی - حلقه های زره داوودی و تیغ بلارک از جمله این اشیا هستند که معنی و مفهوم رمزی هر کدام، به تفصیل در شرح رساله آمده، یا به آنها اشاره شده است.

چهره پردازی در رساله 'عقل سرخ'

از میان همه اشخاص رساله، فقط چهره دو تن در رساله، شناختنی است: زال و عقل سرخ.

به سبب مفاهیمی که باید از طریق وصف چهره عقل سرخ و زال به خواننده منتقل می شد، این دو نفر تا حدی چهره پردازی شده اند. اما همین چهره پردازی نیز از بازگویی رنگ موی سر و صورت آنها فراتر نمی رود.

این چهره پردازی ناشی از بازتاب نور است و گامی فراتر از ابزاری در خدمت اندیشه، بر نمی دارد.

گفت و گو در رساله 'عقل سرخ'

اساس رساله از نظر ساختار بر گفت و گو گذاشته شده است و اگر مقدمه و مؤخره آن، که به حمد خدا و رسول او می پردازد کنار گذاشته شود، بقیه رساله از پرسش «دوستی از دوستان عزیز» را می توان به شکل برقراری گفت و گو میان دو نفر تنظیم کرد، اما برای جلوگیری از اطباب کلام که تکرار رساله خواهد بود به طور خلاصه آورده می شود:

«دوستی از دوستان عزیز: مرغان زبان یکدیگر دانند؟

راوی: بلی دانند!

دوستی از دوستان عزیز: تو را از کجا معلوم گشت؟

راوی: در ابتدا حالت چون مصور به حقیقت خواست کی بنیت مرا پدید کند مرا به صورت بازی آفرید و ...»

بعد از اندکی شرح صحنه و واقعه - که به دیدار عقل سرخ می انجامد - دوباره میان راوی و عقل سرخ گفت و گو برقرار می گردد. از آنجا که راوی می گوید «پنداشتم که جوان است».

«راوی: ای جوان از کجا می آیی؟

عقل سرخ: ای فرزند، این خطاب به خطاست، من اولین فرزند آفرینش، تو مرا جوان همی خوانی!

راوی: از چه سبب محاسنت سپید نگشته است؟

عقل سرخ: محاسن من سپید است و من پیری نورانی ام، اما آن کس که تو را در دام اسیر گردانید و ...»

رساله با گفت و گو میان عقل سرخ و راوی تا جایی ادامه می یابد که عقل سرخ به او می گوید:

«... اگر خضر شوی از کوه قاف آسان توانی گذشتن».

در اینجا باز راوی داستان و آن «دوستی از دوستان عزیز» اوّل رساله حضور دارند و راوی طرف صحبت قرار می گیرد:

«دوستی از دوستان عزیز: تو آنی بازی که در دامی و صید می کنی، اینک مرا بر فترک بندگی صیدی بد نیستم.»

و بعد از این است که با سه بیت شعر و حمد و ثنای خداوند، رساله به پایان می رسد. □

■ پانویس:

۱. احمدی، بابک: «ساختار و تأویل متن»، دو جلد، جلد دوم: «شالوده شکنی و هرمنوتیک»، چاپ اوّل، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۰، صفحه ۵۴۵.

۲. همان، صفحه ۵۴۶.

۳. هوف، گراهام: «گفتاری درباره نقد»، ترجمه نسرین پروینی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷، صفحه ۱۳۱.

۴. میرصادقی، جمال: «عناصر داستان»، چاپ دوم، انتشارات شفا، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۲۰۷.

داستان
ترجمه

